

### نگاه جامعه

## زندگی در تعلیق در ایران امروز



محمدمحمدی

**پژوهشگر و جامعه‌شناس**

«زمانی که آینده از دست می‌رود، حال نیز بی‌قرار می‌شود.»

**کارتال مناهیم**

زندگی در ایران امروز، بیش از هر چیز، تجربه‌ای از «تعلیق» است؛ تعلیقی نه صرفا در سطح روانی، بلکه در لایه‌های عمیق ساختاری، نهادی و افق‌های معنایی جامعه. این تعلیق، وضعیتی گذرا و لحظه‌ای نیست، بلکه به‌مثابه یک منطق مسلط بر زیست روزمره عمل می‌کند؛ منطقی که در آن، تصمیم‌گیری‌ها به تعویق می‌افتند. افق‌ها کوتاه می‌شوند و کنش‌ها در حالت نیمه‌تمام باقی می‌مانند. در چنین وضعیتی، جامعه نه در وضعیت ثبات قرار دارد و نه در وضعیت گذار روشن؛ بلکه در میانه‌های مبهم و فرساینده، معلق مانده است.

اگر بخواهیم این وضعیت را در یک چارچوب نظری فهم کنیم، می‌توان از مفهوم «اتومی» امیل دورکیم استفاده کرد؛ وضعیتی که در آن، هنجارها تضعیف یا متناقض می‌شوند و افراد در فقدان قواعد پایدار، دچار سردرگمی و بی‌جهتی می‌شوند. اما آنچه در ایران امروز رخ می‌دهد، فراتر از اتومی کلاسیک است. ما با نوعی «اتومی تعلیقی» مواجهیم؛ وضعیتی که در آن نه‌تنها هنجارها تضعیف، بلکه افق‌های آینده نیز دچار انسداد یا ابهام شده‌اند. این امر باعث می‌شود کنشگران اجتماعی، در تعلیق میان «خواستن» و «توانستن»، «ماندن» و «رفتن» و «امید» و «بأس» گرفتار شوند.

در این میان، جنگ اخیر نه صرفا به‌مثابه یک رویداد نظامی، بلکه به عنوان یک شوک اجتماعی این وضعیت تعلیق را تشدید کرده است. جنگ، به طور تاریخی، همواره با ایجاد وضعیت‌های استثنایی همراه بوده است؛ وضعیتی که در آن، قواعد عادی زندگی تعلیق می‌شوند و نوعی «وضعیت بینابینی» شکل می‌گیرد. اما در ایران، این وضعیت استثنایی بر بستری ازبیش‌موجود از بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و نهادی سوار شده است. به بیان دیگر، جنگ نه آغاز تعلیق، بلکه تشدیدکننده و تعمیق‌بخش آن بوده است. پیش از این نیز، جامعه ایران با مجموعه‌ای از بحران‌های انباشته مواجه بود: فرسایش سرمایه اجتماعی، کاهش اعتماد عمومی، نابرابری‌های فزاینده و شکاف‌های عمیق نسلی و طبقاتی؛ این‌بجریان‌ها، به‌تدریج افق‌های آینده را تیره کرده و امکان برنامه‌ریزی بلندمدت را از افراد سلب کرده بودند. در چنین شرایطی، بسیاری از کنشگران اجتماعی، به‌ویژه جوانان، در وضعیت «تعلیق زیستی» گرفتارفته‌اند؛ وضعیتی که در آن، نسه امکان تحقق آرزوها فراهم است و نه امکان انصراف کامل از آنها. برای فهم عمیق‌تر این وضعیت، می‌توان به مفهوم «تعلیق» در اندیشه فلسفی نیز رجوع کرد. در اینجا، تعلیق نه صرفا به‌معنای توقف، بلکه به‌معنای تعویق معنا و تصمیم است. جامعه‌ای که در تعلیق به‌سر می‌برد، جامعه‌ای است که در آن، معناها به طور مداوم به آینده‌ای نامعلوم حواله داده می‌شوند. افراد در چنین جامعه‌ای، همواره در حال «انتظار» هستند؛ انتظار برای بهبود شرایط، برای ثبات اقتصادی، برای گشایش سیاسی، یا حتی برای پایان یک بحران. اما این انتظار، اغلب به فرسایش می‌انجامد. چراکه افق تحقق آن نامشخص است. در این میان، می‌توان از مفهوم «زیست‌جهان» نیز بهره گرفت، جایی که تجربه‌های روزمره افراد شکل می‌گیرد. در ایران امروز، زیست‌جهان افراد به‌شدت تحت تأثیر این وضعیت تعلیق قرار گرفته است. تصمیم‌هایی که در

شرایط عادی، بخشی از روند طبیعی زندگی محسوب می‌شوند مانند ازدواج، مهاجرت، اشتغال یا سرمایه‌گذاری اکنون به پروژهای ناتمام تبدیل شده‌اند. افراد در چنین وضعیتی می‌توانند به طور کامل وارد این تصمیم‌ها شوند و نه می‌توانند از آنها صرف‌نظر کنند. نتیجه، نوعی «زندگی در حالت تعلیق» است؛ زندگی‌ای که در آن، زمان می‌گذرد، اما پیشرفت به‌سختی احساس می‌شود. در اینجا، می‌توان به ایده‌ای اشاره کرد: «مدرنیته، پروژه‌ای ناتمام است.» این ایده به‌روشنی در اندیشه یورگن هابرماس قابل ردیابی است. اگر این ایده را در بستر ایران امروز بازخوانی کنیم، می‌توان گفت نه‌تنها پروژه مدرنیته، بلکه خود زندگی نیز به پروژهای ناتمام تبدیل شده است. افراد در این حالت کاهش در طرح‌هایی هستند که هرگز به‌طور کامل تحقق نمی‌یابند. این ناتمامی، به‌مروبر به یک وضعیت عادی تبدیل می‌شود؛ وضعیتی که در آن، تعلیق دیگر یک استثنا نیست، بلکه قاعده است. از سوی دیگر، می‌توان از مفهوم «سرمایه» در معنای گسترده آن نیز برای تحلیل این وضعیت استفاده کرد؛ مفهومی که در دستگاه نظری یور دینوب به‌خوبی صورت‌بندی شده است. فرسایش سرمایه اقتصادی، به‌ویژه در طبقه متوسط در ایران امروز، باعث شده است امکان برنامه‌ریزی برای آینده کاهش یابد. در این میان، کاهش سرمایه اجتماعی به‌معنای اعتماد، شبکه‌های ارتباطی و احساس تعلق باعث شده است که افراد احساس تنهایی و بی‌پناهی بیشتری کنند. این ترکیب، یعنی فرسایش هم‌زمان سرمایه‌های مختلف، به تعمیق وضعیت تعلیق دامن می‌زند. در اینجا لازم است به پژوهش خود در باب «طبقه متوسط فقیر در ایران معاصر» نیز اشاره کنم؛ پژوهشی که ارتباط به با رزیست در تعلیق دارد و نمونه خانواده‌های دچار به طبقه متوسط «زیست‌میانه» نیز به‌طور گسترده است. این طبقه، نه در موقعیت برخوردار و باثبات قرار دارد و نه در موقعیت فرودست مطلق، بلکه در میانه‌ای ناپایدار زیست می‌کند که دقیقا با منطق تعلیق هم‌پوشانی دارد. در این پژوهش نشان داده‌ام چگونه فرسایش سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی، همراه با ناتمام‌ماندن وعده‌های توسعه، این طبقه را به‌سوی نوعی زندگی معلق سوق داده است؛ زندگی‌ای که در آن، امید و ناامیدی، بحران و ایستایی، به‌طور هم‌زمان حضور دارند. در چنین شرایطی، جنگ هم به‌مثابه یک «شتاب‌دهنده» عمل می‌کند. جنگ، نه به عنوان پدیده‌ای منضمل از وضعیت‌های پیشین، بلکه به‌مثابه امتداد و تشدید همان منطق تعلیق، بر بستری از نااطمینانی‌های از پیش موجود فرود می‌آید و آن را تعمیق می‌بخشد. به بیان دیگر، اگر پیش از جنگ نیز نشانه‌های تعلیق در قالب فرسایش سرمایه‌ها، ابهام در آینده و تعلیق در تصمیم‌گیری‌های فردی و جمعی در ایران وجود داشته، جنگ این وضعیت را به سطحی بحرانی‌تر ارتقا می‌دهد. جنگ، با افزایش نااطمینانی، کاهش منابع و تشدید تنش‌های اجتماعی، وضعیت تعلیق را به سطحی حادتر می‌رساند. در عین حال، جنگ می‌تواند باعث شکل‌گیری نوعی «همستگی موقتی» نیز شود؛ همستگی‌ای که اغلب در مواجهه با تهدیدهای بیرونی شکل می‌گیرد. اما این همستگی، اگر بر بستری از اعتماد پایدار و نهادهای کارآمد شکل نگیرد، معمولا کوتاه‌مدت و شکننده خواهد بود. نکته مهم این است که تعلیق، صرفا یک وضعیت منفی نیست، بلکه می‌تواند حامل توانم امکان‌ساز باشد. در برخی موارد، تعلیق می‌تواند به بازآندیشی، بازتعریف و حتی بازسازی منجر شود. اما این امر، مستلزم وجود افق‌های روشن، نهادهای پاسخ‌گو و امکان گفت‌وگو است. بدون این عناصر، تعلیق به‌جای آنکه به تحول منجر شود، به فرسایش و انفعال می‌انجامد. در ایران امروز، یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، فقدان یک افق مشترک است؛ افقی که بتواند کنشگران مختلف را حول یک تصور مشترک از آینده گرد هم آورد. در غیاب چنین افقی، هر گروه اجتماعی، در سقف محدود و خاص خود عمل می‌کند و این امر به تعمیق شکاف‌ها و تضعیف انسجام اجتماعی منجر می‌شود. در اینجا، اهمیت گفت‌وگو بیش از پیش آشکار می‌شود؛ گفت‌وگویی که نه صرفا به عنوان ابزار افاق، بلکه به عنوان فرآیندی برای ساختن افق‌های مشترک عمل می‌کند. در نهایت، می‌توان گفت «زندگی در تعلیق» در ایران امروز، نتیجه تلاقی چندین عامل است؛ بحران‌های انباشته پیشین، جنگ به عنوان یک شوک تشدیدکننده و فقدان افق‌های روشن برای آینده. این وضعیت، اگرچه پیچیده و چندلایه است، اما قابل فهم و تحلیل است. آنچه اهمیت دارد، تلاش برای تبدیل این تعلیق از یک وضعیت فرساینده به یک امکان تحول است؛ امکانی که فقط از مسیر بازسازی اعتماد، تقویت نهادهای و گشودن فضاهای گفت‌وگو ممکن می‌شود. زندگی در تعلیق، اگرچه دشوار است، اما می‌تواند نقطه آغاز نیز باشد؛ اگر بتوان از دل آن، افقی تازه برای آینده ترسیم کرد.

مریم لطفی: در شهر جنگ‌زده، خط مقدم به خیابان‌ها رسیده است؛ به خانه‌ها و کلاس‌های درس. جایی‌که امدادگران و نجاتگران، بیش از آنکه گردوغبار فروبندشیند، خود را به دل خانه‌های فروریخته می‌رسانند؛ کسانی که زیر سنگ و خاک به‌دنبال نشانه‌ای از حیات می‌گردند. این گزارش، روایت آدم‌هایی است که با وجود ترس، خستگی و فقدان، ایستاده‌اند تا شاید یک نفر بیشتر زنده بماند.

### چیزی که دیدم باورکردنی نیست

خبرهایی که از حملات اخیر منتشر شد، آنچه بیش از همه افکار عمومی را تکان داد، کشتار کودکان در دبستان «شجره طیبه» میناب بود؛ فاجعه‌ای که ابعاد انسانی آن، فراتر از آمارها و گزارش‌های رسمی، در روایت امدادگرانی که در صحنه حضور داشتند، آشکار می‌شود.

«کبری آچی‌حیدری»، امدادگر جمعیت هلال‌احمر در میناب و مربی آموزش کمک‌های اولیه، بیش از ۱۵ سال سابقه فعالیت داوطلبانه دارد. او از نخستین کسانی است که پس از حمله به دبستان شجره طیبه همراه تیمی از زنان امدادگر در محل حادثه حاضر شد. او در گفت‌وگو با «شرق» می‌گوید: «آن روز، در شبفت اداری مشغول انجام کارهای روزمره بودیم که صدای انفجار را شنیدیم». ساختمان دوطبقه اداره، با دستور فوری تخلیه مواجه می‌شود و همه به حیاط می‌روند. هم‌زمان، تیمی از امدادگران به محل حادثه اعزام می‌شوند و دقایقی بعد، تماس برای اعزام فوری نیروهای بیشتر برقرار می‌شود؛ مقصد، دبستان «شجره طیبه» است که هدف قرار گرفته است. فاصله اداره تا محل حادثه کوتاه بوده، اما آنچه در محل دیده می‌شود، به تعبیر او «بسیار دردناک، است؛ والدینی که سرگردان، با ناله و شیون، در جست‌وجوی فرزندان خود هستند و یگرهایی که تکه‌تکه در محوطه پراکنده شده‌اند؛ «در میان آوار، دست، پا و استخوان بچه‌ها پراکنده بود».

در یکی از همین لحظات، کسسی آچی‌حیدری را برای یافتن پیکر یک معلم صدا می‌زند. اما آنچه با آن مواجه می‌شوند، از مرزهای تصور فراتر است؛ «می‌گفتند پیکر دوستم است که معلم مدرسه بود، اما چیزی که من دیدم قابل شناسایی نبود». او از بدنی می‌گوید که بدون سر، همچنان نشانه‌هایی از حیات داشت؛ «بدنش تکان می‌خورد. همه چیز وحشتناک بود. برای همین پرده کلاس را که میان آوار بود، بیرون کشیدند و روی پیکرش انداختند».

در همان شرایط، عملیات امدادی به‌سرعت سازماندهی می‌شود. تیم‌ها تقسیم‌بندی می‌شوند و بخشی از نیروها، به‌ویژه تیم‌های «سحر» که متشکل از زنان امدادگر برای حمایت‌های روانی است، به گفت‌وگو با خانواده‌ها و بازماندگان می‌پردازند؛ در شرایطی که هر لحظه احتمال تکرار حمله وجود داشت؛ «به خانواده‌ها می‌گفتم بروند خانه، خطرناک است. اما دلشان طاقت نمی‌آورد».

حادثه به همان‌جا ختم نمی‌شد. در میانه عملیات، بار دیگر محل هدف قرار می‌گیرد. با اصابت موشک دوم، جمعیت پراکنده می‌شود و بسیاری از حاضران محل را ترک می‌کنند. عملیات جست‌وجو و جمع‌آوری بقایا، به‌گفته آچی‌حیدری، ساعت‌ها و حتی روزها ادامه داشته است تا نیمه‌شب. در میان بقایایی که به‌شدت سوخته و غیرقابل شناسایی بودند. حدود ۳۰ امدادگر زن در این عملیات حضور داشته‌اند؛ نیروهایی که برای نخستین‌بار با چنین صحنه‌ای در یک موقعیت جنگی مواجه می‌شدند؛ «در میان آوارها با گریه به دنبال پیکرها بودیم. در مواردی، فقط بخش‌هایی از بدن بچه‌ها پیداشد».

به‌گفته او، شدت سوختگی‌ها به حدی بوده که امکان شناسایی از طریق چهره وجود نداشته است؛ خانواده‌ها دچار به نشانه‌هایی عادی، مانند لایس یا جزئیاتی محدود، مثل رنگ جوراب متوسل شده‌اند: «سخت بود به مادرها بگویم وقتی تمام بدن بچه از بین رفته دیگر جورابی هم باقی نمانده که قابل شناسایی باشد».

#### هر لحظه آماده باشیم

در میان روایت‌های خط مقدم، برخی صحنه‌ها نه‌فقط از شدت تخریب که از زاویه نگاه امدادگران ماندگار می‌شوند؛ آنهایی که در دل آوار، با تکیه بر تجربه، به دنبال نشانه‌ای از حیات یا پیکری برای بازگرداندن به خانواده‌ها می‌گردند. «سیدرضا مؤمنی»، رئیس مرکز آموزش و نگهداری سگ‌های تجسس سازمان امداد و نجات، در گفت‌وگو با «شرق» از تجربه عملیاتی نیروها در جنگ اخیر، تفاوت آن با جنگ ۱۲‌روزه و چالش‌هایی می‌گوید که امدادگران در خط مقدم با آن مواجه بوده‌اند. به گفته او، یکی از تفاوت‌های اصلی این دوره از جنگ با تجربه پیشین، افزایش آمادگی عملیاتی نیروهاست؛ «تجربه‌ای که در جریان جنگ ۱۲‌روزه به دست آمده، باعث شده واکنش تیم‌های جست‌وجو و نجات در حوادث جنگی، سریع‌تر و مؤثرتر شود. ساختار عملیات نیز در این مدت تا تمرکز بیشتری سامان یافته است. در تهران، پنج پهنه عملیاتی شامل شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز تعریف شده که هرکدام با پشتیبانی چند استان، مسئولیت پاسخ به حوادث ناشی از اصابت‌ها را بر عهده دارند. در کنار اینها، سه پهنه پشتیبان نیز برای تقویت عملیات در نظر گرفته شده که نقش پشتیبانی از پهنه‌های اصلی را ایفا می‌کنند».

در این ساختار، به‌محض وقوع حادثه، تیم‌های ارزیاب به محل اعزام می‌شوند و پس از بررسی اولیه، تیم‌های عملیاتی وارد عمل شده و عملیات جست‌وجو و نجات را آغاز می‌کنند؛ فرآیندی که به گفته مؤمنی با سرعت و انسجام بالا در حال اجراست و تیم‌های تخصصی در قالب واحدها و واکنش سریع، ستون اصلی آن را تشکیل می‌دهند. با این حال، چالش‌های میدانی همچنان جدی است. یکی از مهم‌ترین تهدیدها، تغییر در الگوی حملات است. به گفته

**گفت‌وگوی «شرق» با جمعی از نیروهای هلال‌احمر که از ابتدای جنگ تاکنون در خط مقدم حمله‌اند**

# روایت امدادگران از دل آوار جنگ

**«تصاویری که دیدم به قدری سخت است که حتی برای خانواده خودم هم نمی‌توانم بازگو کنم. یکی از سخت‌ترین تصاویری که دیدم پیکر کسی بود که فقط بخش‌هایی از بدنش پیداشد؛ فکر کردم خانواده باچه چیزی باید وداع کند وچه راه‌به خاک بسپارد»**



کسب‌وکار جمعیتی در ایران

مؤمنی، در جنگ پیشین، عمدتا در بیماران‌های دو مرحله‌ای مواجه بودند، اما در این دوره، استفاده از بمب‌های دو زمانه نیز به این الگو اضافه شده؛ موضوعی که خطرات عملیات را برای امدادگران دوچندان کرده است. در مواردی، نیروها به دلیل ناآشنایی اولیه با این نوع تهدید، در حین عملیات دچار آسیب می‌شوند و حتی شماری از نجاتگران جان خود را از دست دادند.

### حضورمرد در حادثه

در کنار این تهدیدها، حضور هیجانی مردم در صحنه حادثه،

یکی دیگر از چالش‌های جدی عملیات است. مؤمنی تأکید می‌کند که تمایل طبیعی خانواده‌ها و شهروندان برای ورود به محل حادثه، می‌تواند روند امداد‌رسانی را مختل کند و حتی خود جان آنان را نیز به خطر بیندازد؛ «به‌ویژه در شرایطی که احتمال ریزش سازه‌های آسیب‌دیده یا وقوع حملات مجدد وجود دارد. به همین دلیل، رعایت فاصله از محدوده عملیاتی و همکاری با نیروهای امدادی، یکی از الزامات حیاتی در چنین شرایطی است».

مدیریت خستگی نیروها نیز بخش مهمی از این عملیات مستمر است. مؤمنی توضیح می‌دهد که برای نیروهای اعزامی از استان‌ها، شیفت‌های ۱۰ روزه طراحی شده تا امکان جایگزینی و بازیابی توان فراهم شود. این سازوکار علاوه بر کاهش فرسودگی نیروها، فرصتی برای کسب تجربه عملیاتی برای نیروهای جوان‌تر نیز ایجاد کرده است؛ نیروهایی که بسیاری از آنها پیش‌تر تجربه حضور در شرایط جنگی را نداشته‌اند.

در عین حال، فشار اصلی بر نیروهای مستقر در ستاد و بدنه عملیاتی سازمان باقی مانده است؛ نیروهایی که از روز نخست جنگ بی‌وقفه در میدان حضور داشته‌اند. مؤمنی از تجربه شخصی‌اش هم می‌گوید: «بیش از ۳۰ روز است که به خانه نرفته و عملا به‌صورت شبانه‌روزی در سازمان مستقر بوده»؛ وضعیتی که برای بسیاری از نیروهای عملیاتی و پشتیبانی نیز تکرار شده است.

### فقط به خاطر وطن

در میان تیم‌های جست‌وجو، تیم‌های «آست» هلال‌احمر که مسئول تجسس با سگ‌های زنده‌یاب هستند، یکی از دقیق‌ترین و در عین حال سخت‌ترین مأموریت‌ها را بر عهده دارند. «محمد نوحی»، مربی آست در هلال‌احمر آذربایجان غربی، در گفت‌وگو با «شرق» از روزهایی می‌گوید که از نخستین ساعات آغاز جنگ درگیر عملیات بوده؛ ابتدا در ارومیه و سپس با اعزام به تهران.

با اعلام آماده‌باش در همان روزهای ابتدایی، نیروها بلافاصله تجهیزات خود را آماده کرده‌اند. از دهم اسفند، هم‌زمان با آغاز اصابت‌ها در ارومیه، مأموریت‌ها یکی پس از دیگری شروع می‌شود. نخستین اعزام، حوالی ساعت هفت صبح به یکی از ناهای‌گان‌های شهر بوده؛ جایی که هم مجروح وجود داشته و هم شهید؛ «عملیات جست‌وجو آغاز شد اما در میانه کار، دستور تخلیه دادند». نیروها از محل دور می‌شوند، اما در این میان، شرایطی پیش می‌آید که نوحی ناچار می‌شود در محل باقی بماند؛ تنها، در کنار سگ زنده‌یابش «توکو»؛ «تجهیزات همراهم بود و امکان جابه‌جایی سریع نبود. آن لحظه مدام به شهادت فکر می‌کردم. اما خدا خواست و زنده ماندم».

صحنه‌های جست‌وجو، به‌گفته او، از سخت‌ترین بخش‌های کار است؛ جایی که اغلب پیکرها به‌صورت تکه‌تکه زیر آوار قرار دارند و به‌ندرت می‌توان پیکری سالم یافت: «تصاویری که دیدم به قدری سخت است که حتی برای خانواده خودم هم نمی‌توانم بازگو کنم. یکی از سخت‌ترین تصاویری که دیدم پیکر کسی بود که فقط بخش‌هایی از بدنش پیدا شد؛ فکر کردم خانواده با چه چیزی باید وداع کند و چه راه‌به خاک بسپارد». با ادامه مأموریت‌ها، نوحی به تهران اعزام می‌شود؛ شهری جنگ‌زده که صدای انفجار جزئی از زندگی شده است؛ «در تهران وضعیت سخت‌تر است. زمان استراحت نیروها به حداقل می‌رسد؛ در ۲۴ ساعت، گاهی تنها یک تا دو ساعت فرصت خواب فراهم می‌شود و باقی زمان، یا در محل حادثه سپری می‌شود یا در آماده‌باش برای اعزام بعدی. گاهی تازه ساعات شش عصر صبحانه می‌خوریم!».

در کنار فشار جسمی، آنچه بیش از همه برای این امدادگر آزاردهنده است، مواجهه با رنج مردم است؛ زن‌ها، کودکان و سالمندانی که از ترس، خانه‌های خود را ترک کرده‌اند و در خیابان‌ها سرگردان هستند. دیدن تخریب خانه‌های مسکونی و ازبین‌رفتن حاصل سال‌ها تلاش خانواده‌ها، برای او یکی از تلخ‌ترین ابعاد این تجربه است. نوحی به نقش حیاتی سگ‌های زنده‌یاب هم اشاره می‌کند: «سگ‌ها با تکیه بر حس بویایی، نقاط

کناز ایستاد.

احتمالی حضور افراد زیر آوار را شناسایی می‌کنند و تیم‌های تخصصی براساس همین نشانه‌ها، عملیات آواربرداری را ادامه می‌دهند. با این حال، شرایط محیطی از جمله هوای باروت و آلودگی ناشی از انفجار بر وضعیت تنفسی سگ‌ها نیز تأثیر می‌گذارد و حساسیت ریه آنها را افزایش می‌دهد». این امدادگر ناآشنایی اولیه با این نوع تهدید، در حین عملیات دچار آسیب می‌گوید تنها چیزی که مانع از عقب‌نشینی در چنین شرایطی می‌شود، مفهوم «خاک» و «وطن» است. مسئولیتی که به‌گفته او، جایی برای ترس باقی نمی‌گذارد؛ «در هر صورت، مرگ گریزی ندارد و آنچه می‌ماند، نحوه ایستادن در این موقعیت است».

### ۲۲ روز است به خانه نرفته‌ام

در تهران، جایی که صدای انفجار با فاصله‌های کوتاه تکرار می‌شود و زمان، به مهم‌ترین عامل نجات تبدیل شده، روایت امدادگران بیش از هر چیز بر «رسیدن» متمرکز است؛ رسیدن در چند دقیقه‌ای که می‌تواند مرز میان زنده‌ماندن و ازدست‌رفتن باشد. «علی آرمان»، امدادگر داوطلب هلال‌احمر در تهران، در گفت‌وگو با «شرق» از تجربه‌ای می‌گوید که پیش از این هرگز با آن مواجه نبوده؛ کار در شرایط جنگی، در دل شهری که هم‌زمان چند نقطه آن هدف قرار می‌گیرد. او تأکید می‌کند که ماهیت داوطلبانه‌بودن نیروها، تفاوت مهمی در نوع حضورشان ایجاد کرده است؛ اینکه می‌توانند در خانه بمانند و هیچ الزامی برای حضور ندارند، اما انتخاب کرده‌اند در میدان باشند. همین انتخاب، به‌گفته او، نوعی جسارت و بی‌واهمگی ایجاد کرده که در لحظه‌های حساس خود را نشان می‌دهد.

به‌گفته او، سرعت عمل در این شرایط تعیین‌کننده است. تیم‌ها در تهران بارها توانسته‌اند در کمتر از چهار دقیقه خود را به محل حادثه برسانند و در بسیاری از موارد، همین سرعت باعث شده افراد زنده از زیر آوار بیرون کشیده شوند. این حضور سریع، البته همواره با خطر همراه است؛ هشدارهایی درباره احتمال انفجار گاز یا ریزش ساختمان‌ها بارها داده می‌شود، اما وقتی صدایی از زیر آوار شنیده می‌شود، تصمیم برای ورود به ساختمان برای امدادگران گریزناپذیر است. به گفته آرمان، یکی از این صحنه‌ها در این شرایط، دستخاستنی در منطقه زعفرانیه رقم خورده؛ جایی که با وجود هشدار خطر، تیم وارد ساختمان می‌شود و با دنبال‌کردن یک صدا، موفق می‌شود پدر و مادری را زنده از زیر آوار خارج کند. همان لحظه‌ای که زن نجات‌یافته دست امدادگر را می‌بوسد، به یکی از تصاویر ماندگار این روزها تبدیل شده است.

آرمان حجم و شدت تخریب‌ها را در مقایسه با جنگ ۱۲‌روزه بسیار بیشتر توصیف می‌کند. به‌گفته او، در برخی روزها چند نقطه به‌طور هم‌زمان هدف قرار می‌گیرد و در بسیاری از موارد، مناطق مسکونی مستقیم هدف قرار می‌گیرند یا در مجاورت اهداف دیگر آسیب می‌بینند. این وضعیت، گستره عملیات را افزایش داده و فشار مضاعفی بر نیروها وارد کرده است. در کنار این شرایط، مسئله استراحت نیز عملا معنای خود را از دست داده است. هرچند محل استقرارت نیز عملا معنای خود را از دست گرفته شده، اما آماده‌باش دائمی و حساسیت شدید به صداها، امکان خواب و استراحت واقعی را سلب کرده است؛ به‌گونه‌ای‌که با کوچک‌ترین صدایی، نیروها بلافاصله بیدار شده و آماده اعزام می‌شوند.

فشار کاری، فاصله از خانواده را نیز به‌دنبال داشته است. او می‌گوید در طول ۳۲ روز گذشته، تنها حدود نیم‌ساعت مادرش را دیده؛ آن هم در حد ایستادن دم در و یک سلام و خداحافظی کوتاه؛ «مادرم هم جور دیگری در کنار ما ایستاده است. غذا درست می‌کند و برای نیروها می‌فرستد».

آنچه علی آرمان و دیگر امدادگران را در دل جنگ و انفجار پیش می‌برد، از یک حس مشترک می‌آید، اینکه همه این افراد، خانواده خودشان هستند و در چنین موقعیتی، نمی‌توان فرستاده است.

### خبرخوان

## شهادت ۲۴۱ دانش‌آموز در جنگ

ایسنا: حسین صادقی، رئیس مرکز اطلاع‌رسانی و روابط عمومی وزارت آموزش و پرورش و آخرین آمار شهیدای دانش‌آموز و فرهنگیان را در ۳۴ روز اول جنگ رمضان اعلام کرد و گفت: ۲۴۱ دانش‌آموز در حمله رژیم صهیونی-آمریکایی به کشورمان از اول جنگ تا امروز به شهادت رسیدند. از این تعداد ۱۳۴ شهید پسر و ۱۰۰ شهید دختر بودند. همچنین پنج نواآموز پسر و دو نوآموز دختر نیز به شهادت رسیدند. او با بیان اینکه ۵۶ فرهنگی در این حملات دشمنان جانیکار شهید شدند، افزود: از این تعداد ۹ نفر از فرهنگیان مرد و ۳۸ نفر زن بودند. همچنین شش نفر بازنشسته مرد و سه نفر بازنشسته زن به شهادت رسیدند. به گفته او، ۱۷۸ دانش‌آموز نیز در حملات جانیکارانه دشمنان و ۲۴ فرهنگی نیز در این حملات مجروح شدند. صادقی ادامه داد: ۷۶۳ فضای آموزشی از ابتدای جنگ رمضان تاکنون آسیب دیده است. همچنین ۵۱ فضای اداری، ۱۵ کانون فرهنگی، ۳۲ سالن ورزشی و هفت اردوگاه دانش‌آموزی نیز در این حملات دچار آسیب شده‌اند. به گفته او شهرهای تهران و کرمانشاه بیشترین مدارس آسیب‌دیده را دارند.

## آسیب به ۲۴ واحد دارویی در حملات

ايرنا: هادی احمدی، عضو هیئت‌مدیره انجمن داروسازان ایران خبر داد تاکنون ۲۴ کارخانه و مرکز توزیع دارویی در جریان حملات اخیر دچار آسیب شده‌اند. او تأکید کرد با وجود بیش از ۲۴۰ کارخانه تولید دارو در سراسر کشور و حدود ۸۰ کارخانه تولید مواد اولیه دارویی، خروج چند کارخانه از چرخه تولید، مشکل جدی در تأمین دارو ایجاد نخواهد کرد.

او با اشاره به جزئیات آسیب‌های واردشده به کارخانه «توفیق دارو» گفت: این کارخانه در حوزه تولید مواد اولیه فعالیت دارد و مواد اولیه داروهای بیمارستانی و برخی داروهای ضدسرطان را تولید می‌کند. متأسفانه بخش قابل‌توجهی از خط تولید این کارخانه از بین رفته و بخش تحقیق و توسعه آن (R&D) نیز به‌طور کامل تخریب شده است. همچنین برخی دیگر از کارخانه‌ها نیز دچار خسارت‌هایی شده‌اند و در ازه موج انفجار یا اصابت ترکش‌ها، برخی خطوط تولید دچار مشکل شده‌اند. همچنین از ابتدای جنگ رمضان تاکنون، دو داروساز به درجه رفیع شهادت رسیده‌اند. احمدی اضافه کرد:

با این حال، در مجموع باید گفت با وجود بیش از ۲۴۰ کارخانه تولید دارو در سراسر کشور و حدود ۸۰ کارخانه تولید مواد اولیه دارویی، خروج چند کارخانه از چرخه تولید مشکل جدی در تأمین دارو ایجاد نخواهد کرد. به هر حال در نقاط مختلف کشور تعداد قابل توجهی از کارخانجات داروسازی فعال هستند. احمدی با اشاره به پیگیری‌های بین‌المللی فعالان حوزه دارو گفت: با توجه به اینکه این حملات برخلاف تعهدات و کنواسیون‌های بین‌المللی صورت می‌گیرد، فعالان حوزه دارو با ارسال نامه‌هایی به مجامع بین‌المللی نسبت به آسیب واردشده به زیرساخت‌های حوزه سلامت و کارخانجات داروسازی اعتراض کرده‌اند و بر لزوم حفاظت از زیرساخت‌های سلامت که به‌طور مستقیم با جان مردم در ارتباط است، تأکید کرده‌اند. او به وضعیت داروخانه‌ها هم اشاره کرد، در حال حاضر حدود ۱۸ هزار داروخانه در کشور فعال است که برخی از آنها به‌صورت ۲۴‌ساعته خدمات دارویی ارائه می‌دهند. این مجموعه گسترده در سراسر کشور مشغول خدمت‌رسانی هستند و تاکنون نیز گزارشی از کمبود دارو اعلام نشده است. احمدی افزود: نکته مهم دیگر آن است که حملاتی که به برخی کارخانه‌های داروسازی شده، وقفه‌ای در روند تولید دارو ایجاد نکرده است و ذخایر استراتژیک کشور در وضعیت مطلوبی قرار دارد. مدیریت مناسب در حوزه ذخایر و برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده سبب شده است این شرایط به‌خوبی کنترل شود. به گفته او، ۱۸ هزار داروخانه فعال در سراسر کشور، خود به‌نوعی بخشی از ذخایر و ظرفیت راهبردی حوزه دارو محسوب می‌شوند. هیچ زمانی به اندازه الان انبارهای دارویی پر نبوده است و اکنون ذخایر دارویی کشور در وضعیت مناسبی قرار دارند و داروهای مورد نیاز مردم به میزان کافی موجود است. همین موضوع سبب شده است مردم به داروخانه‌ها جهت تهیه دارو برای مدت طولانی مراجعه نکنند.